



## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴

چون نالد این مسکین که تا رحم آید آن دلدار را؟  
خون بارد این چشمان که تا بینم من آن گلزار را

خورشید چون افروزدم تا هجر کمتر سوزدم  
دل حیلتي آموزدم کز سر بگیرم کار را

ای عقل کل ذوفنون<sup>(۱)</sup> تعلیم فرما یک فسون<sup>(۲)</sup>  
کز وی بخیزد در درون رحمی نگارین یار را

چون نور آن شمع چگل<sup>(۳)</sup> می‌درنیابد جان و دل  
کی داند آخر آب و گل دلخواه آن عیار<sup>(۴)</sup> را؟

جبریل با لطف و رَشَد<sup>(۵)</sup> عَجَلِ سَمین\* را چون چشد؟  
این دام و دانه کی کشد عنقای خوش منقار را؟!

عنقا که ناید دام کس، در پیش آن عنقا مگس  
ای عنکبوت عقل بس تا کی تنی این تار را

کو آن مسیح خوش دمی؟ بی‌واسطه مریم یمی  
کز وی دل ترسا<sup>(۶)</sup> همی پاره کند زنار<sup>(۷)</sup> را

دجال<sup>(۸)</sup> غم چون آتشی گسترد ز آتش مفرشی<sup>(۹)</sup>  
کو عیسی خنجرکشی دجال بدکردار را؟!

تن را سلامت‌ها ز تو، جان را قیامت‌ها ز تو  
عیسی علامت‌ها ز تو وصل قیامت وار را

ساغر ز غم در سر فتد، چون سنگ در ساغر فتد  
آتش به خار اندر فتد، چون گل نباشد خار را

ماندم ز عذرا وامقی، چون من نبودم لایقی  
لیکن خُمار<sup>(۱۰)</sup> عاشقی در سر دل خمار را

شطرنج دولت شاه را، صد جان به خرجش راه را  
صد گُه حمایل<sup>(۱۱)</sup> کاه را، صد درد دُردی خوار را

بینم به شه واصل شده، می از خودی فاصل<sup>(۱۲)</sup> شده  
وز شاه جان حاصل شده جانها در او دیوار را

باشد که آن شاه حرون<sup>(۱۳)</sup>، زان لطف از حدها برون  
منسوخ گرداند کنون آن رسم استغفار<sup>(۱۴)</sup> را

جانی که رو این سو کند با بایزید او خو کند  
یا در سنایی رو کند یا بو دهد عطار را

مخدوم<sup>(۱۵)</sup> جان کز جام او سرمست شد ایام او  
گاهی که گویی نام او لازم شمر تکرار را

عالی خداوند شمس دین، تبریز از او جان زمین  
پرنور چون عرش مکین<sup>(۱۶)</sup> کو رشک<sup>(۱۷)</sup> شد انوار را

ای صد هزاران آفرین<sup>(۱۸)</sup> بر ساعت فرخ ترین  
کان ناطق روح الامین بگشاید آن اسرار را

در پاکی بی‌مهر و کین، در بزم عشق او نشین  
در پرده منکر ببین، آن پرده صد مسمار<sup>(۱۹)</sup> را

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۲۲

ایا به خویش فرورفته در غم کاری  
تو تا برون نروی از میان چه کار بود

چو عنکبوت زدود لعاب اندیشه  
دگر مباح که پوسیده بود و تار بود

برو تو بازده اندیشه را بدو که بداد  
به شه نگر نه به اندیشه کان نثار بود

چو تو نگوئی گفت تو گفت او باشد  
چو تو نبافی بافنده کردگار بود

## مولوی، مثنوی، دفتر سوم ، بیت ۴۳۲۶

**\*\* تفسیر آیت وَاجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجُلِكَ**

تو چو عزم دین کنی با اجتهاد  
دیو بانگت بر زند اندر نهاد

که مرو زان سو بیندیش ای غوی<sup>(۲۰)</sup> \*\*\*  
که اسیر رنج و درویشی شوی

بی‌نوا گردی ز یاران و ابری  
خوار گردی و پشیمانی خوری

تو ز بیم بانگ آن دیو لعین  
وا گریزی در ضلالت از یقین

که: هلا فردا و پس فردا مراست  
راه دین پویم که مهلت پیش ماست

مرگ بینی باز کو از چپ و راست  
می‌کشد همسایه را تا بانگ خاست

باز عزم دین کنی از بیم جان  
مرد سازی خویشتن را یک زمان

پس سلح<sup>(۳۲)</sup> بر بندی از علم و حکم  
که من از خوفی نیارم پای کم

باز بانگی بر زند بر تو ز مکر  
که بترس و باز گرد از تیغ فقر

باز بگریزی ز راه روشنی  
آن سلاح علم و فن را بفکنی

سالها او را به بانگی بنده‌ای  
در چنین ظلمت نمد افکنده‌ای<sup>(۳۳)</sup>

هیبت بانگ شیاطین خلق را  
بند کرده ست و گرفته خلق را

تا چنان نومید شد جانیشان ز نور  
که روان کافران ز اهل قبور<sup>\*\*\*\*</sup>

این شکوه بانگ آن ملعون بود  
هیبت بانگ خدایی چون بود؟

هیبت بازست بر کبک نجیب  
مر مگس را نیست زان هیبت نصیب

زانک نبود باز صیاد مگس  
عنکبوتان می مگس گیرند و بس

عنكبوت دیو بر چون تو ذباب<sup>(۲۳)</sup>  
کر و فر دارد نه بر کبک و عقاب

بانگ دیوان گله بان اشقیاست<sup>(۲۴)</sup>  
بانگ سلطان پاسبان اولیاست

تا نیامیزد بدین دو بانگ دور  
قطره‌ای از بحر خوش با بحر شور

### **\*\* قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۶۴**

وَاسْتَفْزِزْ مَنْ اسْتَطَاعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجْلِكَ  
وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدِهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا.

#### **ترجمه فارسی**

از آنان هرکه را توانستی با بانگ خویش برانگیز و با سواره ها و پیاده هایت برتازان بر آنان  
و با آنان در دارایی ها و فرزندان شریک شو و با وعده‌های غرور انگیزت ایشان را بفریب  
که شیطان وعده نمی دهد جز به فریب.

### **\*\*\* قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۸**

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

#### **ترجمه فارسی**

شیطان شما را وعده تنگدستی دهد و به ناشایستی فرمان راند. درحالیکه خداوند به شما  
آمرزش و بخشایش خویش را نوید می‌دهد. و خدا وسعت بخش داناست.

### **\*\*\*\* قرآن کریم، سوره ممتحنه (۶۰)، آیه ۱۳**

... قَدْ يَسْأُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبْغِي الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ.

### ترجمه فارسی

... به راستی که ایشان از آن جهان نومید شدند، چنانکه کافران از حشر مردگان.

### \* قرآن کریم، سوره الذاریات (۵۱)، آیه ۲۴

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (۲۴)  
 إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا ۖ قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۲۵)  
 فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ (۲۶)  
 فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۲۷)  
 فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً ۖ قَالُوا لَا تَخَفْ ۖ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۲۸)  
 فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ (۲۹)  
 قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۳۰)

### ترجمه فارسی

آیا خبر مهمانان ارجمند و بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟ (۲۴)  
 زمانی که بر او وارد شدند، پس سلام گفتند. گفت: سلام، مردمی ناشناسید! (۲۵)  
 پس به سوی خانواده اش بازگشت و گوساله ای فربه [و بریان شده] آورد. (۲۶)  
 پس آن را نزدیکشان برد گفت: مگر نمی خورید؟ (۲۷)  
 و از آنان احساس ترسی کرد. گفتند: مترس. و او را به پسری دانا مژده دادند. (۲۸)  
 در این میان همسرش با فریادی در حالی که به چهره اش زد سر رسید و گفت: پیرزنی نازا. (۲۹)  
 گفتند: پروردگارت چنین گفته است؛ یقیناً او حکیم و داناست. (۳۰)

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای  
 زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای

- (۱) ذوفنون: صاحب فنها؛ دارای هنرها؛ کسی که چند هنر داشته باشد.
- (۲) فسون: حيله، تزوير، مکر
- (۳) چگل: ناحیه ای در ترکستان
- (۴) عیار: زنگ، چالاک، تردست، دزد، هریک از عیاران که انسان‌هایی دلیر، جوانمرد، و حامی ضعفا بوده‌اند.
- (۵) رُشد: به راه راست رفتن، از گمراهی درآمدن.
- (۶) ترسا: عیسوی‌مذهب، مسیحی، نصرانی.
- (۷) زنار: کمربندی که مسیحیان ذمی به حکم مسلمانان بر کمر می‌بسته‌اند تا از مسلمانان بازشناخته شوند.
- (۸) دجال: شخص کذابی که می‌گویند در آخرالزمان پیش از مهدی موعود پیدا می‌شود و بسیاری از مردم فریب می‌خورند و دور او جمع می‌شوند.
- (۹) مفرش: هرچیز گسترده‌ای، جای پهن کردن فرش.
- (۱۰) خُمار: سردرد و کسالتی که پس از برطرف شدن کیف شراب در انسان پیدا می‌شود؛ حالت بعد از مستی.
- (۱۱) حمایل: جمع حماله به معنی دوال شمشیر؛ بند شمشیر.
- (۱۲) فاصل: جداکننده دو چیز از هم؛ خط فاصل.
- (۱۳) خرون: سرکش؛ نافرمان.
- (۱۴) استغفار: طلب مغفرت کردن، آمرزش خواستن، توبه کردن.
- (۱۵) مخدوم: کسی که به او خدمت می‌کنند، سرور، آقا.
- (۱۶) مکین: جاگرفته، جای‌گیر.
- (۱۷) رشک: حسد
- (۱۸) آفرین: در برابر کار خوب کسی به او می‌گویند، فری، زه، زهی، خه، خهی، احسنت، بارک‌الله.
- (۱۹) مسمار: آنچه بدان چیزی را استوار کنند، هرچه بدان چیزی یا جایی را بند و مضبوط نمایند.
- (۲۰) غوی: گمراه
- (۲۱) سلج: اسلحه
- (۲۲) نمد افکندن: مستقر شدن، مقیم شدن
- (۲۳) دُباب: مگس
- (۲۴) اشقیا: جمع شقی به معنی بدبخت، ظالم و ستمگر.